

دانلود رمان



هرزه هات (اه داره میاد)

فصل دوم

هرزه هات من (اه داره میاد)

فصل دوم

part1#

کیان

با لبخند دستم روی لب های خوش فرم و قرمز کشیدم

میدونم که ا یین لب و دهن کارای بهتر میتونن ا نجام بدن۔

ا ما الان موقعه اش نیست سکسی من

لبش تو دهنش کشید و چشم هاش خمار کرد

کمی لب هاش از هم دور کرد و زبانش روی لب هاش کشید

مطمعنی؟۔

از لوندی و طنازی هاش حال خودمم بد شده بود

ا ما نمیشد زیاد منتظر موند

بله بلند شو باید بریم پیش خانواده ات_

سرش تکان داد و بلند شد

هنوز اولین قدم برندا شته بود که دستش روی شانه ام گذاشت و لب
هاش روی لب هام

و دستش نوازش وار روی بدنم کشید

کمی سرم دور کردم در حدی که وقتی باهاش حرف میزدم لب هام به
لب هاش میخورد

من میخواستم سا لم از ا اینجا بری بیروت ا ما خودت نخواستی_

با چشم های گنگ و متعجب نگاهم کرد
که به دیوار چسبوندمش و لب هام روی چانه اش گذاشتم

و دست هام قاب سینه هاش

کم کم لب هام از چانه اش پایین تر بردم

کمی شا لش کنا ر گشیدم و لب هام روی گردنش گذاشتم

که اه ریزی گفت

دستش بالا آورد که روی شانه ام بذاره که صدای در بلند شد

مهسا بابا حرف هاتون تمام نشد.

ازش دور شدم

و شا لش درست کردم

چشم هاش قرمز شده بود

و بیحال به دیوار تکیه زد بود

بهتره بریم بیرون.

هر دو با هم از اتاق خارج شدیم و سر جاهامون نشستیم

بابا مهسا روبه به مهسا گفت

دحترم چی شد دهنمون شیرین کنیم یا نه.

مهسا لبخند خجالت زده ای زد و سرش پایین انداخت

بله.

داشت خنده ام می گرفت

شاید آگه کسی مهسا را اینطوری میدید

نمیتونست باور کنه این دختر ۵ دقیقه پیش داشته را جب کارایی
دهنش حرف میزده

آلماس خونین

پدر مهسا سرش تکان داد و مبارک باشه ای گفت

مادرش کمی ناراحت بود

آما پدرش فقط به فکر آبروش بود میتونم قسم بخورم آصلا مهسا هم
براش مهم نیست

برای من چی مهمه؟

ا این سوال ذهنم درگیر کرده بود

همه چیز یک ا انتقام

یا عشق

یا شایدم شهوت تاثیر دا شته
با شنیدن صدای پدر مهسا به خودم و از دنیای فکر و خیال به جمع
برگشتم

بفرمایید؟_

پدر مهسا مردد بود دستی به ریش هاش کشید و بلند شد و کنارم
نشست

با صدای ضعیفی گفت

مرا قب دخترم هستی دیگه؟_

سرم تکان دادم که دستم گرفت

ممنون از کنارم بلند شد و سرجاش برگشت_

بعد از چند دقیقه جمع ساکت شد و فهمیدم وقت رفتن رسیده

گوشیم بردا شتم و بلند شدم

بعد از خدا حافظی بیرون ا مدم و سوار ماشین شدم

به را ننده گفتم حرکت کنه

ا ما ذهنم هنوز ا طراف اون خانه پرسه میزد

چی شد که رفتم خوا ستگاری

دشمن پدرم کلافه دستم روی چشم هام کشیدم که پیامی برام ا مد

با روشن کردن گوشی فهمیدم پیام از طرف مهسا ا ست

یک عکس بود سریع دا نلودش کردم

منتظر هر خبر بدی بودم

ا ما با نگاه به عکس چشم هام خمار شد

عکسی از مهسا که از گردن به پایین بود با یک ست بنفش

چند لحظه بعد یک پیام ا مد

ا ین تلافی کارت تو ا تاقـ

که وقتی میگم میخوام برام ادا نیای

لبخند روی لبم هیچ جوهر نمیتونستم از بین ببرم سریع تایپ کردم

فکر میکنی یک بچه تازه به بلوغ رسیدم.

یا یک ادم هول که با یک عکس داغ کنم

پیام فرستادم و را حت تونستم صورت سرخ شده از خشمش تصور کنم

با ا مدن پیام جدید نگاهم به صفحه دوختم

واقعا حیف من که با ذوق و شوق برات عکس فرستادم ا صلا الان میرم سراغ ا سپری مورد علاقه ام اون بهتره از تو بی.

ا حساس سرده

و چند تا ا ستیکر بانمک

نمیدونم چی شد ا ما فهمیدم برخلاف کینه ام از باباش قلبم سرکش و لجوج شده برای دخترش

(من بهش علاقه دارم)

ا) لماس خونین (هرزه هات ۲

پارت ۲

با فکر به اون هیكل سكسى و هاتش ا نكشتم روى دكمه سبز تماس
گذا شتم

چند لحظه طول كشيد تا تماس برقرار شد

چشم هاى خمارش اولين چيزى بود كه نگاهم بهش گره خورد

سلام جناب_

نگاهم كه معطوف به چشم هاش بود را به سمت لب هاش بردم

لب هاى كه با رژ قرمز بيشتر جذاب شده بود

سلام خانم خانم ها_

چخبر از ا قاى ا سپرى

خنده نمكى كرد و ا سپرى سفيد رنگى بالا آورد

حالش خوبه_

چشم هاش خمار كرد و گفت

از خودش بپرس چقدر بهش خوش گذشته_

لب زیرینش توی دهنش کشید و ا نگشتش روی ا سپری کشید
حس میکردم حا لم داره بد میشه و تنم تب دار شده بی قرار لب زدم
اون بزار کنا ر۔

لبخند شیطونی زد

و دستش دور ا سپری سفت کرد

شروع کرد بالا پایین کردن دستش
تحمل کردن در مقابل اون چیزی که میدیدم سخت بود

دختری با لباس خواب قرمز

با ارا یش هات و سکسی و نا له های که شبیه یک موسیقی بود

مهسا میتونی بیای خانه من۔

ا سپری روی تخت گذا شت و لبخند زد

نه دیگه دیر میشه میدونی زشته۔

بهتر تماس قطع کنیم

حرف های خودم به خودم زد

لبخند شیطونی زد و گفت

خدا حافظ ا میدوارم بهت خوش بگذره ا قا_

قبل ا ینکه بخوام حرفی بزنم

تماس قطع شد با نگاه به شلوارم فهمیدم

اوضاع خوبی ندارم

سمت حمام و یک دوش اب سرد رفتم

ا خرش که زن من میشی_

اون موقع تلافی میکنم موش موشک

(ا تماس خونین (هرزه هات ۲

پارت ۳

کیان

با کلافگی کمی از قهوه ای که دیگه سرد شده بود

خوردم

که تلخیش و سردیش حا لم بد کرد

نگاه دوباره ای به پرونده روبه روم ا ندا ختم

و با نا میدی نگاهم از. پرونده گرفتم

میدونستم شکست خوردم ا ما قبولش سخت بود

کتم از صندلی برداشتم و از ساختمان شرکت خارج شدم
با ا حساس لرزش گوشی

از دا خل جیبم بیرون کشیدم

که شماره بابا مهسا بین ا ین همه ا تفاق بد بهم دهن کجی کرد

وارد پا رکینگ شدم

و سوار ماشین شدم و تماس وصل کردم

سلام.

سلام فکر کردم دیگه جواب تماسم ندی خواب بودی.

کلافه از ا ین نیش و کنایه موهام بین ا نگشت هام گرفتم و کشیدم

ببخشید مشکلی پیش آمده_

چند لحظه فکر کرد ا نگار مردد بود و شک داشت

میخواهم مرا سم عقد سریع برگزار بشه_

دختر من همینطوری کلی پشت سرش حرفش میزنن

ا گه ا این نامزدی طول بکشه دیگه هیچی

من دیشب ا مدم خواستگاری_

میدونم ا ما بهتر نیست سریع تر عقد کنید_

تحمل یک دعوا نداشتم پس فقط تایید کردم

پنجشنبه یک تالار و عاقد میگیرم_

چند مدل کارت و لباس هم میفرستم تا انتخاب کنید

باباش که گویا منتظر ا این حرف بود با خنده و خوشنودی حرف قبول کرد

و تماس قطع کرد

گوشی روی صندلی کنارم رها کردم و سرم روی فرمون گذاشتم

چرا پرونده داشت شکست میخورد ؟

با بلند شدن صدای گوشی کلافه نگاهم به صفحه اش دوختم که اسم
مهسا روش هک شده بود

لبخند بی ارادی روی لبم جا خوش کرد

تماس وصل کردم که صدای خواب ا لود مهسا توی گوش هام پیچید

دیونه شدی چرا به این سرعت عقد کنیم_

پنجشنبه من وقت دکتر دارم
بی توجه به غر غر هاش گفتم

صدای خواب ا لودتم سکسی توله_

جیغ حرصی کشید که لبخندم عریض تر شد

ا لماس خونین

چه فرقی می کنه ا امروز و فردا آخرش که زن من میشی جیغ جیغوی
سکسی من-

منتظر وا کنش بودم

ا ما سکوت باعث شد صدایش بزنم

خوا بیده بود

صدای نفس های آرا مش

.کنا ر گوشم حس خوبی. بهم میداد

مهسا

وقتی مامان گفت کیان گفته عقد کنیم

یک لحظه مثل سخته ای ها زل زدم به مامان

که با اون چشم های که نفرت از من توش بود با تأسف نگاهم کرد

سریع گوشی برداشتم

ا ما چشم هام طلب خواب میکرد

قرص خواب تازه ا ثر کرده بود

نفهمیدم چی گفتم و چی گفت ولی دیگه روی تخت ولو شدم و خوا
بیدم

نمی دونم چقدر خوا بیده بودم

که صدای تی وی. باعث شد چشم هام با ز کنمو خمیازه بلندی بکشم

چه عجب بیدار شدی-

توله سکسی خواب آلودم

با گیجی ا طرا فم نگاه کردم صدای کیان بود ا ما خودش نه بلند شدم و
زیر تخت دیدم نه نبود

حتی کشو ها را گشتم
پس صدا از کجاست

شروع کردم هر چی آیه بلد بودم خودندم

و گفتم

ببین نمی دونم چی هستی ا ما ا ین بدون-

من حامله ام گناه دارم

تازه می خوام شوهر کنم

صدای خنده های کیان باعث بیشتر بترسم

مهسا دقت کردی از وقتی حامله شدی یکم مشکل ای کیو پیدا کردی من
پشت خطم-

نگاهم به گوشی دوختم

اون قطع نکرده بود

سمت تخت رفتم و گوشی برداشتم

چرا قطع نکردی-

چقدر گذشت مگه

چند لحظه مکث کرد

صدای فنجانی که روی سطح سنگی گذاشت شد آمد

حدود 45 دقیقه و 5 ثانیه-

لبخند روی لبم آمد نمی دونم چرا اما دلم ضعف رفت برای این کارش

چرا-

چی چرا-

روی تخت نشستم و آرام گفتم

چرا قطع نکردی-

چون یادمه گوشیت وقتی تماس تموم میشد یک آهنگ پخش میکرد-

ترسیدم بیدارشی

کنترل کردن لبخندم سخت بود

ممنون-

نفس عمیقی کشیدو گفتم

مهسا چی میشه یک آدم عاشق میشه-

نمی دونستم جواب سوا لش چی بدم

نمیدونم-

قبلا فکر میکردم با یک دختری ازدواج میکنم که بی نهایت سکسی-

ا خم هام توی هم کشیدم و گفتم

مگه من نیستم-

صدای خنده هاش نشان داد داره مسخرم می کنه

نچ نیستی-

باسن تخت

سینه مگه داری ا صلا

از خشم سرخ شده بودم

با صدای که شبیه جیغ بود گفتم

تا دیروز که خوب بودم حالا بد شدم-

تو خودت بد تری هسته خرما

هر دو بی دلیل بهم تیکه میندا ختیم و میخندیدیم

۱۹ ۱۹

۱۹

۱۹

۱۹

۱۹

مهسا

همین طور که به تیکه های کیان می خندیدم

یک دفعه کیان جدی شد و گفت

مهسا نمیتونی بیای خانه من.

تعجب کرده بودم برای چی باید برم خانه اش

برای چی؟-

ا بروش خاروند و گفت

چیز خوب دلم یکم برات تنگ شده-

شیطون نگاهش کردم و گفتم

مطمعنی تو دلت برای من تنگ شده-

آخه من حس میکنم اون پایین مایین ها

تو شلوارت برای من تنگ شده

خنده ای کرد و گفت

جدی میای؟-

نگاهم به چهره اش دوختم

موهای خوش حا لتش که روی پیشانیش ریخته بود

چشم های خمار و مردانه اش

و لب های درشتش که تو حصا ر ریش هاش قرار گرفته بود

پیرا هن مردانه سفیده ای پوشیده بود

که ۲دکمه بالاش باز بود

میام-

لبخند شیطانی زد و گفت

پس می بینمت-

چشمک زد و جمله اش کامل کرد

ا لبته یادم باشه یک کاندوم هم بخرم-

برعکس تصور بقیه که تو این موقعیت خجالت می کشیدند من
حشری شدم و لبم گاز

گرفتم

تماس قطع کردم

و بلند شدم سریع سمت حمام رفتم

و لوسیون و شامپو هر چیزی جلوم بود زدم

وقتی خارج شدم

یک ست زیر قرمز رنگ توری پوشیدم

و یک تایپ توری مشکی هم پوشیدم

یک پیرا هن مردا نه مشکی با یک شلوار مشکی ست کردم

و سا لم از روی تخت برداشتم

و بی توجه به داد و جیغ های مامان از خانه بیرون زدم

سوار تاکسی شدم

و بعد از ۲۰ دقیقه

جلوی خانه کیان پیاده شدم

و با لبخند دستم روی زنگ گذاشتم

که صدای بم کیان آمد

شما خانم خوشگله؟ میشناسم-

صدام نازک کردم و گفتم

بله معلومه-

من همون خوشگله ام که برات آماده شده
و آمدم که یک شب هات دا شته باشیم

ا لبته همسرت هم هستم

صدای خنده اش باعث شد فرو ریختن قلبم حس کنم

بیا دا خل-

وارد خانه شدم که کیان دیدم

یک شلوار مشکی پوشیده بود

بالاتنه اش لخت بود

و اون عضلات خاص و متفاوتش دا شت

وسوسه ام میکرد

ارام جلو رفتم و دستم روی سینه اش گذاشتم

بر گردوندم

ا لباس خونین

ا ما قبل از ا یَنکه وارد ا تاق بشم

نگاهم میخ لباس توری شد

که مقداریش از زیر تخت پیدا بود

دستم از دست کیان آزاد کردم

و سمت مبل رفتم که کیان گفت

مهسا چی شده؟-

لباس توی دستم گرفتم و از زیر مبل بیرون کشیدم

یک لباس معمولی نبود

یک سوتین توری قرمز رنگ بود

که مشخص بود خیلی وحشیانه پاره شده

نگاهم به کیان دوختم که گفت

کار کامیاب-

کلید ا اینجا را داره

نامطمعن نگاهش کردم

حس گس خیانت داشت توی رگ هام ریشه میداد

!!دروغ نگو-

چپ چپ نگاهم کرد و سمتم آمد بازوم توی دستش گرفت و گفت

میگم کار کامیاب-

وقتی سکوتم دید

مچ دست هام گرفت و سمت ا تاق برد

و روی تخت پرتم کرد

نگاهم بهش دوختم چشم هاش عصبی بود

آمد روی تخت و پاهاش دو طرف پهلوی هام گذاشت ا ما وزن خودش
روم ننذاخت

تو فکر کردی من خیانت کردم-

چه خیال خامی من ا گه میخوای ستم با ا یین و اون باشم که نمیومدم
بگیرمت

لب هام با زبونم تر کردم و گفتم

از کجا معلوم ا یین هم نقشه نباشه-

پوزخند زد و ا نگشت هاش دور گردنم پیچید

داری حوصله ام سر میبری مهسا-

من یا تو-

سرش نزدیک گردنم آورد و فشار ا نگشت هایش بیشتر کرد

من ا هل خیانت نیستم-

نه به کسی که می خوام تعهد بدم

و نه به کسی که از وقتی آمده تو زندگیم همه چیز عوض شده

پوزخندی زد و گفت

نه به کسی که حتی فکر بهش هم باعث میشه تحریک بشم-

نمی دونم چی شد ا ما بی اراده زدم توی گوشش

دستم توی دستش گرفت و گفت

ما بهتر از ا ینم میتونیم باشیم-

گنگ نگاهش کردم که لب هاش روی لب هام کوبید

و با دستش سینه هام بازی گرفت

و اون یکی دستش از شلوارم رد کرد

و بین پاهام برد

ا لماس خونین

بی قرار لبم زیر دندان هام کشیدم

و سعی کردم نا له هام کنترل کنم

کیان زبان گرمش دور تا دور نیپلم

کشید که نتونستم

خودم کنترل کنم

و نا له هام بلند شد

با شنیدن صدای نا له ام

سرش بالا آورد و نگاهش توی چشم هام دوخت

من زیاد نمیگم-

دوست دارم

ا ما ا این نشانه ا این نیست

که دوست ندارم

من با شنیدن

هر بار صدای نا له ات زیرم

حالم بده میشه

با شنیدن صدای گریه ات قلبم می شکنه
میفهمی

سرم تکان دادم

که شصتش روی لبم کشید

زیادی ا حساسی شدم-

نظرت چیه بشم همون کیان سابق

سرم تکان دادم و لبخند شیطانی زدم

که بلند شد

و در عرض یک دقیقه

شلوار من و خودش در آورد

جون ا صلا می دونی-

من با نگاه کردن به ا ین بدن تحریک میشم و را ست میکنم

دستش روی سینه هام کشید

و بوسه ای روی گردنم نشاند

دستش نوازش وار توی موهام کشید

با فکر به یک را بطه رمانتیک لبخند روی لب هام نقش بست

ا ما کیان یکدفعه من سمتش خودش برگردوند

و خودش بی درنگ آوردم کرد

ا صلا خوبیه سکس به غیر منتظره بودنشه دیگه-

ا لماس خونین

نفس حبس شده ام آزاد کردم

و موهای کیان توی دستم گرفتم و کشیدم

لعنت بهت اه_

با ضربه محکمی که بهم زد

شهوت تمام وجودم گرفت

دست هاش تمام نقطه به نقطه بدنم کنکاش میکرد

و لب و زبان دا غش روی بدنم بوسه و کبودی می کاشت

.....

شخص ناشناس

منتظر بیرون ا مدن مهسا بودم

تانبه ها، دقیقه ها گذشت ا مانیومد

میدونستم اون بالا چه خبر ا ما مثل ا حمق ها میگفتم نه

سرم روی فرمون کوبیدم

و اه بلندی کشیدم

سرم که بالاوردم

نگاهم قفل مهسا شد لنگ میزد

اون مردهم همرا هش بود با هم سوار ماشین شدند و رفتند

خیال و ا فکا ر منفی ذهنم گرفته بود

اون با اون عوضی سکس داشت

عصبی بودم مشیت محکمی روی رون پام کوبیدم وگوشی از روی دا
شبورد برداشتم

یک پیام به ا حد دادم تا برای ا مشب یک دختر شبیه مهسا برام جور
کنه

بی طاقت ماشین روشن کردم وسمت خانه راندم

که همون موقع گوشیم زنگ خورد

تماس ازطرف پدر مهسا بود

ا لماس خونین

صدام صاف کردم

و تماس وصل کردم

که صدای پدر مهسا توی ماشین پیچید

سلام پسرم خوبی-

سلام ممنون عمو شما خوبی-

خنده ارا می کرد و با لحن مهربونی گفت

آره عزیزم-

خیلی خوشحال شدم برگشتی

دادا شم برنمیگرده

کلافه از سر و کله زدن با عموی که میدونستم ا خر کار چی میخواد بگه
موهای توی دستم گرفتم و کشیدم

کار داشت-

نمیشنیدم چی میگفت ا ما میفهمیدم داره نصیحت میکنه که برگردید

راستی عمو شنیدم میخوايد مهسا را شوهربديد درسته؟-
باشنیدن این حرفم

باشتیاق شروع کرد حرف زدن

اره یک پسر خوب و اقا ا مده بود خواستگاری-

وقتی دیدم عیبی نداره

مهسا هم ازش خوشش ا مد

قبول کردم که ازدواج کنند

پوزخندی زدم

عموی ساده لوح من کجای کاری خبر نداری این ادم ساده و اقا چند
دقیقه پیش

مشغول کردن دخترت بود

ا هان چه خوب-

عمو من کا ر دارم بعد بهتون زنگ میزنم

باشه پسرم-

ا مشب بیا خانه ما یک مهمونی کوچک گرفتم به خاطرازدواج مهسا و
کیان

عصبی از ا ین حرف سرم عصبی تکان دادم

چشم حتما میام-

خدا نگهدار عمو

خدا حافظ پسرم -

ا لماس خونین

با فکر به مهمانی لبخندی روی لبم نقش بست

گوشی سر جاش گذا شتم

و چهره مهسارا تجسم کردم

بالاخره برمیگردی به جای که باید باشی

سمت خانه روندم و نقشه ای که برای اون کیان عوضی کشیدم بودم
برای خودم مرور کردم

مهسا

با لبخند لیوان شیر موز بستنی از کیان گرفتم

که کنارم روی نیکمت نشست

ممنون-

لبخند زد و چشم هاش با ز بسته کرد

مهسا-

نگاهم به مردی دوختم که
هم زندگیم بهم ریخت

هم باعث یک دنیا ا تفاق تلخ و شیرین شد

جان-

دستم توی دستش گرفت و گفت

روز اول که با قصد و هدف اون نقشه وارد زندگیت شدم-

هیچ وقت فکر نمی‌کردم به این نقطه برسم

از این وضعیت ناراحتی؟-

نه-

من را ضمیمه هم از تو هم زندگی هم این بچه

بهتر بریم خانه بابام امشب یک مهمانی گرفته-

(X) شخص ناشناس

با آخرین ضربه ای که به دختره زدم

احساس کردم گوش هام داغ شد

و تمام وجودم شد مایعی که ازم خارج شد

با احساس خوبی که داشتم و چهره مهسا که تو کل رابطه تجسم کرده
بودم

انرژی زیادی گرفته بودم

با هر بار فکر به مهسا حس می‌کردم

میتونم هر کاری بکنم

ازمرگ گرفته تا زندگی

آرام ازروی دختر بلند شدم

و سمت حمام رفتم که صدای ا عتراض ا میز دختر توی گوش هام زنگ زد

پس من چی-

من ارضا نشدم

پوزخند کوچکی زدم

و نگاهم به دختر دوختم

پولت روی میز برداربرو ا صلا حال و حوصله ندارم وقتم صرف تو بکنم-

چپ چپ نگاهم کرد و ازروی تخت بلند شد

ا لماس خونین

پوزخندی روی لبم شکل گرفت

وارد حمام شدم ا ما صدای حرصی دختره را می شنیدم

با شنیدن صدای اه و نا له اش فهمیدم

داره خودش ارضا میکنه

صداش توی خلسه عجیبی برده بودم
تصور مهسا و دا شتنش جلو چشم هام رنگ گرفت بود

با فکر به مهسا تغییراتی توی پایین تنه ام حس میکردم

یعنی روزی میرسه که مهسا مال من بشه

روزی میرسه که روی تمام بدنش کبودی بکارم

روزی میرسه که خودم درونش بکوبم و اون هم صدای اه و نا له اش زیر
گوشتم ازاد کنه

با این افکار دستم سمت ا لتم بردم و شروع به بالا پایین بردن دستم
کردم

مهسا

درد کمی زیر شکمم احساس میکردم

اما سعی کردم بیخیال باشم بعد دوش کوتاهی که گرفتم

خودم روی تخت رها کرده بودم

صدای صحبت از بیرون میشنیدم

ا ما پلک هام فقط طلب روی هم ا فتادن میکردند

پس بی توجه به همه چیز چشم هام روی هم گذاشتم و خوا بیدم

نمیدونم چقدر گذشت ا ما با حس کشیده شدن پوست گردنم چشم
هام بی حال با ز کردم

که نگاهم به کیان خورد

که شیطون نگاهم میکرد

و بوسه ها و گا ز هاش مهمون گردنم میکرد

کت و شلوار مشکی رنگی که پوشیده بود بی نهایت جذا بش کرده

الان موقعش نیست جناب-

بیخیال حوله ام از روی سینه هام کنا ر زد و بوسه هاش سمت سینه
هام سوق داد

ا لماس خونین

که بی ا ختیا ر نا له ای کردم

سرش بالا آورد و نگاه به چشم هام کرد

هممم تو هم که ا صلا خوشت نمیاد-

لبخند زدم و لبم بین حصار دندان هام ا سیر کردم

دست هاش قاب سینه هام کرد

و لب هاش روی گردنم کشید

چشم هام از شدت نیاز به هم فشار دادم
و با صدای که پر از خواستن و نیاز بود لب زدم

میخوا مت کیان تمومش کن-

زیر گوشم نجوا گونه با اون صدای بمش گفت

ای به چشم پرنسس-

دستش سمت دکمه شلوارش سوق داد

که صدای مامان به گوشم رسید

مهسا بیادیگه-

چشم هام کلافه بستم که کیان با صدای بلندی گفت

الان میاد دخترا را که میشناسید-

هنوز ا نتخاب نکرده چی بپوشه

بهم چشمک ریزی زد که صدای غر غر های مامان بلند شد

و کم کم دور

!!ای کلک دروغ گفتن ا صلا خوب نیست ها-

لب هاش روی پیشونیم گذاشت و خودش واردم کرد

وقتی قرار به تو و ا این سوراخ تنگ و داغت برسم دروغ که هیچی
حاضرم با هما بجنگم-

ناشناس

بعد رفتن زنعمو و صدای اون مرتیکه فهمیدم قضیه از چه قرار

از جام بلند شدم و با لبخند رو به عمو گفتم

من میرم یکم اب بخورم-

عمو جواب لبخندم داد و بلند شد

نه پسر م خودم برات ميارم-

نه ممنون زحمتون نميدم-

عمو لبخند ديگه اى زد و رو به زنعمو گفت

ا فرين به تربيت دادا شم-

زنعمو همين طور كه مشغول پوست كندن ميوه براى عمو بود نگاهم
كرد و گفت

حاميم جان زنعمو چاى هم نخوردى-

اب كه خوردى يك ليوان شربت حدا قل براى خودت بريز

حتما-

قدم هام تند كردم و كنار در ا تاق مهسا ا يستادم

با يكم تيز كردن گوشم تونستم صداى اه و نا له خفه اى بشنوم

با حرص قدم هام تند كردم و وارد ا شپزخانه شدم بعد خوردن يك ليوان
اب از آشپزخانه خارج شدم كه همون موقع مهسا هم
از ا تاق بيرون ا مد

با دیدن من لبخند زد و با اشتیاق بغلم کرد

وای حامی بالاخره دل کندی ا مدی ا اینجا-

با لبخند جوا بش داد و دست هام دور شانه اش حلقه کردم

و با چشم هام برای اون مرد خط و نشان کشیدم

ا. لماس خونین

صدای نحس اون مرد باعث شد

مهسا ازم جدا بشه ا ما هنوز هم با اشتیاق نگاهم میکرد

اون مرد سمت مهسا ا مد و از قصد دستش دور کمر مهسا چفت کرد و گفت

عزیزم ا یشون معرفی نمیکنی؟-

مهسا با صدای که خوشحالی فریاد میزد جواب داد

بهترین دوست و بهترین پسر عمو دنیا-

نمیدونی کیان که چقدر حامی ادم باحالی

شوخی، شاد، شیطون ا صلا بمب ا نرژی

کیان با چشم های که حسادت و خشم فریاد میزد دستش جلو آورد

خوشحالم از دیدنتون جناب حامی-

پوزخندی زدم و دستم سمتش دراز کردم

منم از دیدنت خوشحالم جناب محترم-

هر دو گاردمون سمت هم بالا آورده بودم و منتظر یک بهونه بودیم تا
بهم حمله کنیم

مهسا با دستش ا شاره کرد بشینیم پیش بقیه

بچه ها چرا ا یستادین بریم بشینم-

که الان بابا به خاطر ا اینکه تعارف نکردم کلمو میکنم

کیان خنده ای ا لکی کرد و بوسه ای روی گونه مهسا کاشت

بامزه بود عزیزم-

ا ما کسی حق نداره اذیتت کنه

یادت نرفته که تو مال منی

مخاطب حرفش مهسا یا پدرش نبود

من بودم و ا یین خیلی خوب فهمیدم

سرم تکان دادم و سمت عمو و زنعمو رفتم

کنا ر عمو نشستم که عمو دستش دور گردنم ا ندا خت

عمو جون بعد از مهسا نوبت تو که ازدواج کنی-
لبخند خجلی زدم و نقاب خوب بودن روی صورتم کشیدم

ممنون عمو جون-

مهسا با خنده بلند شد و روی دسته مبلی که من نشسته بودم نشست

هی شیطون خودت کسی سراغ نداری-

ا لماس خونین

چرا یک نفر چشمم گرفته-

کنجکاو نگاهم کرد

کیه؟-

ا برو هام بالا ا ندا ختم

یک دختر خاص و خوشگل-

فقط رسیدن بهش یکم مشکله

چرا؟-

نگاهم به کیان دوختم

ا خه یک مزا حم وجود داره-

که اول باید از شرش را حت شم

تا به اون دختر برسم

کیان از حرص سرخ شده بود

مشخص بود حرفم متوجه شده بود

عمو ظرف میوه را سمتم گرفت

عمو جان ادم خوب نیست را جب پدر دختری که ازش خوشش میاد ا
ینطوری حرف بزنه-

ظرف میوه را گرفتم و سمت مهسا گرفتم و و ا شاره کردم بخوره

با لبخند یک برش سیب برداشت

نه عمو پدر دختره که تاج سر منه-

ا صلا خانواده اش فکر نکنم مشکلی داشته باشه

یک ادم مزا حم چسبیده بهش وگرنه همه چیز خوبه

عمو که ا نگار داغ دلش تازه شد بود گفت

اخ نگم پسرم همین رقیب ها و عشق و عاشقی ها چقدر باعث دعوا و
مرگ میر میشه -

مهسا کلافه بلند شد سمت کیان بره

که دستش گرفتم

نظرت چیه بریم شطرنج بازی کنیم-

مثل همیشه که برای بازی شطرنج ذوق میکرد

این بار هم با ذوق سرش تکان داد و سمت ا تاقش رفت که دنبالش
رفتم

که قبل وارد شدن تو ا تاق کیان دستم گرفت

دوست ندارم ا نقدر دور بر مهسا باشی-

لبخند زدم و دستش پس زدم

من وظیفه ندارم بر ا ساس دوست داشتن تو کاری ا نجام بدم-

ا لماس خونین

دندان هاش روی هم فشار داد و ا نگشت ا شاره اش بالا آورد

دستش گرفتم

بهرتر دستت بیاری پایین چون. کسی از ما در زاییده نشده ا نگشتش
سمت من بگیره-

من هر طوری دلم بخواد رفتار میکنم به تو هم مربوط نیست

خوب میدونم تو و مهسا یک گندی زدید که باباش ا نقدر را حت اون داد
به تو

پس کاری نکن مثل یک مرد فدا کار پا پیش بزارم

دستش از دستم خارج کرد کرد و وارد ا تاق شد

!!! عوضی

وارد ا تاق شدم که مهسا را مشغول چیدن مهره های شطرنج دیدم

کیان هم عصبی روی صندلی میز کامپیوتر نشسته بود و مداد بخت
برگشته ای فشار میداد

از ا شفتگیش لذت میبردم

دقیقا همون حسی که من داشتم ا ما من نمیزارم مهسا مال اون بشه

مهسا ا تاقت هیچ فرقی با گذشته نکرده-

لبخندی زد و ا طراف نگاه کرد

دقیقا شبیه دوران بچگیمونه نه؟-

یادته چقدر تو ا ین ا تاق بازی کردیم و شیطنت کردیم؟

با به یاد اوری گذشته لبخند روی لبم سبز شد

اره یادمه-

مهسا چند تا قدم فاصله را طی کرد و دستم گرفت

بشین که قرار ببازی-

سرم تکان دادم و مقابلش نشستم

تمام طول بازی فقط مهسا را نگاه میکردم بازو و هیجان بازی می کرد

در آخر با بردش لبخندم عمیق تر شد

از بچگی با وجود اینکه میدونستم چیکار کنم تا ببرمش این کار
نمیکردم

انگار بردش و لبخندش بیشتر بهم مزه میداد

دیدی بردم-

گفتم برنده میشم

اره تو همیشه برنده میشی-

چه تو بازی چه زندگی چه

سرم پایین انداختم و آرام گفتم

! چه بازی کردن با قلب من

الماس خونین

با شنیدن صدای پدر مهسا که مخاطبش ما بودیم

سمت بیرون رفتیم که با انبوهی از جمعیت روبه رو شدیم

مهسا با لبخند و شوق و ذوقی که توی چشم هاش بود دست کیان
گرفت

و برد تا با بقیه ا شناس کنه

از اونجایی که کلا علاقه ای به فامیل ندا شتم سمت آشپزخانه رفتم و
یک لیوان شربت برای خودم ریختم

روی صندلی های قهوی رنگ نشستم

نمیدونم چقدر گذشت که

صدای زمزمه مانند مهسا را شنیدم

ارام سمت بیرون نگاه کردم که دیدم تکیه زده به دیوار و با صدای ارام با
مخاطب پشت گوشیش حرف میزنه

بهت گفتم که همه چیز با زیه-

چند لحظه سکوت کرد و بعد با لحنی که عصبانیت فریاد میکشید جواب
داد

معلومه چی میگی-

بمونم با کسی که بهم تجا وز کرد

و بهم دروغ گفت

و کلا من وسیله ای برای انتقام میدیده

با صدای کیان که مهسا را مخاطب قرار داد بود

سرجام نشستم و لیوا نم توی دستم گرفتم

همون موقعه مهسا ووارد آشپزخانه شد

و پارچ اب از یخچال خارج کرد

مهسا تو وا قعا کیان دوست داری؟-

چند لحظه لبخند زد و سرش پایین انداخت

معلومه-

مطمعن بودم یک چیزی درست نیست

اما اون چیه

فعلا با موضوع تجا وز داشتم ا تش میگرفتم و تو ذهنم هزار مدل قتل و مرگ برای کیان تصور می کردم

من دوست دارم-

چند لحظه نگاهم کرد
منم تو پسر عموی منی-

بلند شدم و سمتش رفتم

نه من تو را به شکل زنی میبینم-

که قرار مال من بشه

ا لماس خونین

با تعجب نگاهم کرد

چی؟-

ا برو هام بالا ا ندا ختم و بیخیال تکرار کردم

من تو را زنی میبینم که دوستش دارم زنی که دوست دارم مال من باشه-

دستش نابا ور روی دهنش گذاشت

چشم هاش درشتش از تعجب درشت تر شد بود

حامی من شوهر دارم-

پوزخند زدم

شوهر نكنه منظورت كيان؟-

اون شوهرته مهسا اولاً شما ازدواج نكرديد

دوماً تو از اون متنفري

سوماً اون كسي كه واقعا دوست داره منم

تو ميخواي از اون انتقام بگيري ميدونم

سعي كرد خودش و جمع جور كنه با صداي كه دچا ر لرزش شده بود و
لكنت سعي كرد چيزي بگه كه دستم روي لبم گذاشتم

هيس مهسا-

تو هيچ وقت به من دروغ نگفتي پس دروغ نگو الان

اگه كمكي نياز داشتهي بهم بگو

مطمئن باش اگه خودت از بالاي يك برج هم پرت كني من ميشم چتر
نجات

پس بدون هر كاري بتونم برات ميكنم

سرش تکان داد

ازش دور شدم و کتم از روی کاناپه برداشتم

با لبخند روبه عمو گفتم

من باید برم عمو جون-

یک کاروا جب دارم تو شرکت

عمو ا خم کرد

کجا عزیز دلم غذا نخوردی-

سرم به طرفین تکان دادم

نه دیگه یه وقت دیگه-

از همه خدا حافظی کردم ا ما ا خربین لحظه کنا ر مهسا رفتم و نزدیک

بهبش لب زدم

هر مشکلی داشتی به خودم بگو-

دوست ندارم عذاب بکشی

کیان وقتی نزدیکی ما را دید سمت مهسا ا مد و دستش سمتم دراز کرد

خدا حافظ اقا حامیم-

دستش توی دستم گرفتم و محکم فشا ر دادم و از خانه خارج شدم

ا لماس خونین

مهسا

ا سترس تمام وجودم گرفته بود

نکنه حامی را جب ا ین موضوع با کسی حرف بزنه

و اون حرفش و ا براز علاقه نا گهانیش

کلا کیش و ماتم کرد بود

نمیدونم شاید ا گه زمان دیگه ای بود

الان از شدت خوشی روی ا بر ها بودم

حامی پسری که کلی خوا هان دا شت

پولدار، مهربون، باا خلاق

کیان دستش روی شانه ام گذاشت که از دنیای فکر و خیال بیرون ا
مدم

خوبی مهسا؟-

سرم تکان دادم و نامطمئن توی چشم های کیان نگاه کردم

که لبخند زد و دستم توی دستش گرفت و بوسید

فکر نکنم اون چیزی فهمیده باشه

با سرش به سفره غذا که ا نگا ر مدتی بود پهن شد بود و همه منتظر من بودن ا شاره کرد

با کیان سمت سفره غذا رفتیم و کل شب

مثل یک عروسک خیمه شب بازی

فقط لبخند زدم

و وا نمود کردم خوشبختم

ا ما خودم هم گیج شده بودم

باید کیان ببخشم؟ یا ا انتقام بگیرم

ا گه ا انتقام بگیرم تکلیف بچه توی شکمم چی میشه؟

حامی

وقتی از خانه خارج شدم
شماره آرتا را گرفتم

و منتظر شدم با دومین بوق برداشت

و صدای خسته و خوا با لودش توی گوش هام پیچید

لعنت بهت همه میدونن از 10 با بعد نباید به-

من زنگ زد

قبل از ا اینکه با ز هم بخواد ورا جی کنه گفتم

ارتا برات یک کاری دارم-

میخوام بیوفتی دنبال یک نفر

ا سمش کیان و تا جای که سهند تحقیق کرد بود خلافا ر

خب؟ چرا ا صلا-

نفسم کلافه بیروت فرستادم

کاری ندا شته باش فقط کاری که بهت میگم بکن-

باش-

خدا حافظ

تماس قطع کردم و ماشین روشن کردم

ا فکا ر مسخره ای ذهنم گرفت بود

چطوری عمو نفهمیده اون یک خلافاکار؟

چرا مهسا داره باهاش ازدواج میکنه؟

ا ما میخواد ا انتقام بگیره؟

قضیه تجا وز چیه؟

تمام ا این ا فکا ر مثل موریانه دا شت مغزم سوراخ میکرد

کلافه شد بودم

ا لماس خونین

حامی

وارد شرکت شدم که جانا سمتم ا مد

با صدای پر از عشوه و نازش گفت

رئیس ا امروز جلسه دارید-

با شرکت آقای ا حمدی

سرم تکان دادم و سمت ا تاق رفتم

که همرا هم وارد ا تاق شد

و دستش روی بازوم گذاشت

رئیس شما چیز دیگه ای نمی خواد؟-

دستی به سینه های بزرگش که ا نگار دا شتن مانتو نازک سبز رنگش
پاره می کردند کشید

الان نه-

نارا حت نگاهم کرد

و دستش بین پام برد و ا لتم چنگ زد

کارت عروسی دختر عموتون هم ا مد-

گنگ نگاهش کردم

و با تجزیه حرفش کنارش زدم

و از شرکت خارج شدم

مهسا

مشغول پوشیدن لباس عروسم بودم

کمی در با ز کردم

که نگاهم به کیان خورد مشغول بگو و بخند با دختر جوان فروشنده بود

سعی کردم زیپ لباس بکشم

ا ما نشد کلافه عصبی بودم

ا این روز ها زود تر ناراحت میشدم

زودتر دلم میشکست

با زنگ خوردن گوشیم از توی کیفم در آوردم

حامی بود

کجای-

مهسا داری چه غلطی میکنی

ازدواج میکنی

یا میخوای ا انتقام بگیری

لعنتی ا این بچه بازی نیست

زندگيته

بغضم قورت داد

حامی-

اون بهم تجا وز کرد

اون با دوست هاش بهم تجا وز کرد

من حامله کرد

با بچه خا له ام همدستی کرد

نمیدونم میخوام چیکا ر کنم

ا صلا ازش بدم میاد

نچ نچی کرد

و با تاسف گفت

چرا بهم نگفتی؟-

ادرس بفرست پیام دنیا لت

خودم ا نتقامت میگیرم
ا لماس خونین

مهسا

لباس در آورده بودم و اروم از مزون خارج شد بودم

پشت یکی از ستون ها پنهان شد بودم

و منتظر حامی بودم

با تماسش گوشی وصل کردم

بیا جلوی کافه ام-

سریع خودم به اون کافه رسوندم با دیدن ماشین حامی سمتش رفتم و
سوار شدم

با صورتی بر ا فروخته و سرخ از خشم نگاهم میکرد

میشه بدونم چه غلطی داری میکنی-

میشه بدونم به نظرت زندگی چیه؟

بازی یا.... هوف

سرم پایین ا ندا ختم که دستش روی شانه ام گذاشت

بچه را سقط کن-

نامزدی بهم بزن

تا خودم نجاتت بدم

حق اون ا شغال هم کف دستش بزارم

با صدای که از ته قلبم بود ا هسته گفتم

من بچه ام دوست دارم-

نمیخوام اون هم قربانی نقشه های کیان بشه

عصبی مشتش محکم روی فرمون کوبید

اون عوضی الان کجاست؟-

دا خل مزون مشغول حرف زدن با یک دختره-

بازوم محکم فشا ر داد

مطمعن هستی که حرف میزنه دیگه؟-

به نظر من مشغول لاس زدن

با سقوط اولین قطره ا شکم

دستش زیر چانه ام گذاشت و سرم بالا آورد

من ا نقدر دوست دارم که یک قطره ا شکت-

قلبم که هیچ روحم زخمی میکنه

ا.. ما اون

اروم ا نگشتش روی لب های صورتی رنگم کشید

با چشم های که معصومیت و صداقت به تصویر میکشید گفت

میشه تو مال من باشی-

فقط من

قول میدم بهترین ممکن باشم برات

ا لماس خونین

... حرف هاش از ته قلبش بود یا نه مطمئن نبودم یادمه میگفتن چشم
ها ا انعکاس قلب هاست ا ما

روزی از کیان خوشم میومد ا ما با تجا وز ها و بی رحمی های که در حقم
کرد حسم مثل یک سکه برگشت

چشم هام نامطمئن بستم که دست هاش پشت گردنم گذاشت و لب
هاش روی لب هام کوبید برعکس کیان که فقط قصدش از

بوسه مهر ما لکیت بود حامی قصد تطهیر و ا انتقال عشق بود

میبوسید پر از عشق. سرش ازم دور کرد و سرش پایین ا ندا خت لب
هاش تو دهنش کشید

یادمه مامانم میگفت بهترین طعم دنیا پدر شدن برای یک مرد یا
موفقیت تو کار الان فهمیدم ا شتباه میکرد بهترین طعم حسی-

که من نسبت بهت دارم یک طعم و مزه خاص

سرم پایین ا ندا ختم من چی میخوام

سردرگم بودم بین عشق و نفرت

کلافه کیفم بردا شتم و از ماشین پیدا شدم

حامی مرتب صدام میکرد ا ما من ا نگا ر فقط میخواستم دور بشم دور از همه چیز و همه کس

کیان

کلافه بودم به خاطر سر و کله زدن با همسر ا شکان شانس من همیشه برعکس بقیه بوده و هست صاحب مزون باید از قضا

ا شنا باشه

! تمام وجودم طلب دیدن مهسا را میکرد تو اون لباس سفیدی که نشان میداد قرار مال من بشه فقط من

با صدا زدن اون زن و دور شدنش سریع سمت ا تاکی رفتم که مهسا اونجا بود در باز کردم که با جای خالی روبه رو شدم

کجاست؟ خوش خیالانه به خودم گفتم حتما رفته. سرویس بهداشتی ا ما ا اینجا که سرویس نداره با قدم و گام های سریع

سمت زنی رفتم که لباس عروس به مهسا داد مشغول جمع کردن مروارید های سفیدی بود که کف زمین ریخته بودند

... خانم ببخشید شما همسر من ندیدید؟ همون خانمی که بهشون اون لباس-

حرفم و قطع کرد و بلند شد

چرا دیدم؟ دقیقه قبل از مزون خارج شدن کلید هاشون ا فتاد من رفتم دنبا لشون که بدم بهشون که سوار ماشین یک ا قای-

شدن و رفتن

یک ا قا؟-

ا لماس خونین

سرش تکان داد و زیر لب غر غر کنان دور شد

خوش خیالانه با خودم گفتم حتما پدرش بوده مشکلی پیش ا مده بود و اون هم به خاطر عجله اش به من چیزی نگفته گوشیم از جیب کتم بیرون کشیدم و زنگ زدم به مهسا و تنها چیزی که عایدم شد

صدای بوق بود

کلافه از مزون بیرون ا مدم و سوار ماشین شدم به پدر مهسا زنگ زدم

که گویا جای بود و قبل از گفتن حرفی گفت باهام تماس میگیره

کم کم دا شتم نگران میشدم

چرا مهسا رفته ؟

چرا بهم چیزی نگفته ؟

ذهنم پر از ا فکا ر مسخره شد بود

ماشین روشن کردم و سمت خانه پدری مهسا رفتم

حتما الان دیگه برگشته

ا ما ا گه اون مرد پدرش نباشه چی؟

مهسا

کلافه و سردرگم بودم تو موقعیت بدی بودم

نمیدونستم چرا ا این بازی بچگانه را چیدم

بازی که ا خرس همه زجر و دردش برای من بوده

روی جدول های خیابان نشستم و نگاهم به ادم ها دوختم

چیکا ر باید بکنم

کیان، حامی، بچه

دست هام روی پیشونیم گذاشتم

خدا یا این چه بدبختیه

گوشیم برای بار هزارم ویبره رفت

از کیفم بیرونش کشیدم کیان تماس میگرفت

باید چی بهش بگم؟

کجام؟

چرا از مزون بیرون ا مدم؟

ا تماس خونین

تماس وصل کردم و سعی کردم ا سترسم نادیده بگیرم

جانم کیانم-

صدای نفس ا سوده اش شنیدم

خدا روشکر خوبی مهسا کجای؟ چرا از مزون رفتی؟-

لبم گا ز گرفتم جوا بی به ذهنم نمیرسید

نه یکم دلم درد میکرد-

با صدای که نگرا نی داد میکیشید گفت
چی چرا؟ نکنه به خاطر را بطة ای که دا شتیمه اوه الان کجایی-

کنا ر خیابونم-

پشیمون و نادم کلمات و جملاتی ساخت که نابود و متلاشیم کرد
ببخشید مجبور شدم کنا ر همسر دوستم بمونم و به ارا جیفش گوش
بدم-

مهسا میدونم الان میگی وظایف همسری و پدر بودن بلد نیست

ا ما متاسفم الان میام پیشت

مراقب خودت باش سرت بنداز پایین سریع خودم میرسونم

عذاب وجدان بغض شد و به گلوم و حنجره ام حمله کرد

خدا حافظ-

گوشی قطع کردم و نگاهم به عکس کیان دوختم

من دارم چه غلطی میکنم

چرا یادم رفت هنوز عاشق کیانم

عشق درد بدی هر چقدر هم وا نمود کنی ازش متنفری بازم یه جای تو
یک زمانی که پر از نفرتی از گوشه کنار میاد

چشم هام شروع بع با ریدن کردند

که ماشینی کنارم ایستاد و کیان ازش پیاده شد سرم بالا اوردم و نگاهم
بهش دوختم

ا شک هام که دید محکم روی دهنش کوبید

خوبی-

سمتم ا مد و کمک کرد سوار ماشین شم

سریع سوار شد و دیوانه وار شروع به راندن ماشین کرد

ای کاش زبونم قطع میشد لال میشدم و حواسم به زخم بود-

مهسا فدات شم نفس عمیق بکش

نریز ا ین مروارید ها را که گلوله میشه و قلبم نشانه میگیره

از شنیدن حرف هاش شدت ا شک هام بیشتر شد با صدای گرفته ای
گفتم

ببخشید-

نگاهش بهم دوخت و دستم توی دستش فشرد

نگو مهسا نگو قربون چشم های ا شکیت برم-

من ببخش که حوا سم بهت نبود

دستم بالا آورد و بوسه ای روش نشاند

به بیما رستان که رسیدیم سریع یک ویلچر آورد و کمک کرد روش
بشینم

از چهره و چشم هاش نگرا نی و ا شفتگی میبا رید

بعد از سونوگرافی و مطمئن شدن از وضعیت بچه محکم بغلم کرد و
کنا ر گوشم گفت

دا شتم سخته می کردم مهسا-

من خر و ا حمق ببخش وقتی ندیدمت کلی دا ستان ا لکی ساختم

ببخشید که حوا سم بهت نبود ا ما از الان به بعد اولویت همه چیز توی

قول میدم مردونه

ا لماس خونین

سرم پایین ا ندا ختم که دستش روی شانه ام گذاشت

چیزی اذیتت کرده؟-

سرم تکان دادم که پیشونیم بوسید

بریم-

با کمک کیان سوار ماشین شدم

که قبل از سوار شدن گفت

اخ یادم رفت داروی که دکتر گفت بخرم-

عمرم یک لحظه دیگه پیشتم

باشه-

سریع سمت داروخانه رفت

که همون موقع پیامی برای گوشیم ا مد

بهش ا اعتماد نکن-

اون فهمیده پدرت داره یک پرونده بر علیه اش میچینه برای همین دوباره نزدیکت شده میخواد بفهمه پدرت چقدر را جیش

ا طلاعات داره

یادت نره هیچ وقت، کسی که واقعا دوست داره منم

ا سم حامی بهم دهن کجی کرد

و بیشتر سردرگم کرد

از کجا ا ین میدونی-

چند لحظه بعد در حال تایپ شد

ا ما همون موقع در ماشین با ز شد و کیان وارد ماشین شد

هوف چقدر گرم شده-

بطری ا بمیوه را به سمتم گرفت

و با لبخند ماشین روشن کرد

تمام فکر و ذکر را جب حرفی بود که حامی میخواست بزنه

اون از کجا میدونه

کیان به بطری توی دستم ا شاره کرد درش با ز کردم و کمی ازش خوردم
که سرش تکان داد و لبخند زد

ارام طوری که کیان نفهمه رمز زدم و پیام حامی خوندم

از اونجای که دوست صمیمی من از قضا یک ا شنای با کیان داره-

هر جا هستی سعی کن ازش دوری کنی

..... اون خطرناکه ازش بعید نیست به عنوان یک وسیله ازت ا
ستفاده کنه تا به اون پرونده برسه

کلمات ا خر پیام دیگه نمیدیم

چشم هام سنگین شد بود

فقط تونستم بنویسم

من الان پیش کیانم-

لوکیشنم براش فرستادم

که چشم هام روی هم ا فتاد و صدای خنده کیان بلند شد
...قضیه چیه

ا لماس خونین

کم کم از دنیای خواب بیرون کشیده شدم

از شدت خواب چشم هام با ز نمیشد

ا ما نوری که به چشمم میخورد و گرما رو سطح بدنم بهم فهموند صبح

با شنیدن صدای کیان چشم هام بیشتر بهم فشا ر دادم

هی مردک ا حمق یا اون پرونده کوفتی بهم میدی و دست از کار و
زندگی من برمیداری-

یا ا نشا

نمیشنیدم بابا چی میگفت

بهتر ساکت شی پیرمرد کاری که گفتم ا نجام بده-

خشم و حرص تمام وجودم گرفته بود

چرا بهش ا اعتماد کردم

اون از اول برای ا انتقام ا مد بود

با حس نفس های گرم کسی رو صورتم حتی تکان نخوردم

چشم هات با ز کن میدونم بیداری-

چشم های خمار و خواب ا لودم با ز کردم و نگاهش کردم

چیزی نیست زود ا ین خواب و گیجی میپره-

نظرت را جب خوشگذرونی چیه؟

حامی

با عجله با عمو تماس گرفتم و لوکیشن برای پلیس فرستادم

ترس از دادن مهسا مثل موریانه داشت ذره ذره وجودم میخورد

با تماس عمو نگاهم به گوشی دوختم که صدای پر از غم و اندوهش
توی گوش هام پیچید

. زنگ زد-

سکوتم باعث شد صدایش کمی نازک و کم بشه و حق هق هاش بلند

اون دخترم.....میکشه-

.....چه غلطی کردم

... دخترم با دست خودم نابود کردم

دلداری دادن بلد نبود ا ما حسش درک میکردم

پلیس ردشون زده-

هول زده گفتم

منم میام-

لطفا عمو

چند لحظه مکث کرد و نفسش بیرون داد
بیا-

ا لباس خونین

مهسا

گیج و منگ نگاهش کردم که کمر بند شلوارش با ز کرد و سمتم ا مد ا
نقدر بدنم کرخت و بدون ا نرژی بود که نمیتونستم تکان

بخورم

روم خیمه زد و بوسه ای روی پیشونیم کاشت

که حس ا نرزا ر تموم وجودم گرفت

لب هاش روی لب هام کوبید و زبان گرم و لزجش وارد دهنم کرد

نقطه به نقطه دهنم با زبونش طواف داد

لب هاش از لب هام به سمت گردنم برد

بوسه و کبودی میکاشت

تمام ا نرژیم جمع کردم

نکن.....کیان-

نگاهش بهم دوخت و لباسم پاره کرد و لب هاش روی سینه هام گذاشت
مک محکمی زد که دلم زیر و رو شد شهوت دا شت به

وجودم رسوخ میکرد

با دستش سینه دیگه ام چنگ زد که نفسم چند لحظه قطع شد

زبانش ارام از سینه هام به شکمم رسوند و کمر شلوارم کمی پایین

کشید

با زنگ خوردن گوشیش هل زده بلند شد و جواب داد

به زبانی حرف میزد که نمی فهمیدم

چشم هام که طلب روی هم ا فتادن دا شتن بستم

که درد تیزی تو بازوم حس کردم

... هیسس بخواب مهسا فقط یک ارا مش بخش-

کیان

سوزن از دست مهسا دور کردم کمربندم بستم و گوشه و ا سلحه ام
بردا شتم برای ا خربن با ر نگاهم به مهسا دوختم

سمتش رفتم و پتو را روش کشید

متاسفم

از ا تاق خارج شدم و سمت محل قرار رفتم

بعد ا ین ماجرا همه چیز عوض میشه

بعد از ۱۵ دقیقه به محل قرار رسیدم

و ماشین پدر مهسا را دیدم

پیاده شدم

که پدرش و حامی سمتم ا مدن
حامی عصبی سعی داشت سمتم هجوم بپاره که پدر مهسا جلوش
گرفت

صبر کن حامی ا این ادم حتی ارزش خشم هم نداره-

با پوزخند نگاهش کردم که عصبی دندان هاش روی هم فشا ر داد

پرونده را بده من پیری-

چپ چپ نگاهم کرد

حیف دخترم که به تو ا اعتماد کرد-

ا بروم بالا ا ندا ختم و نگاهش کردم

من که داشتم خوب باهات راه میومدم-

خودت شروع کردی پرونده درست کردن

ا لباس خونین

پارت ۱ خر

اره ۱ ما نمیتونستم ببینم دا مادم از قضا داره خون مردم میکنه تو شیشه-

شانه هام بالا ۱ ندا ختم

پرونده را بده-

دخترم؟-

نگران نباش نمیخوا مش به درد من نمیخوره دلم زده دیگه-

چپ چپ نگاهم کرد و پرونده را جلوم پرت کرد

پرونده را برداشتم و سمت ماشین رفتم

راستی یک ۱ شنا داشتم که خیلی کمک کننده بود تمام شواهد از بین برده-

و الان پلیس هم نمیاد چون مدرکی نیست

از قوا نین که خبر دارید

دستم سمت در ماشین بردم که درد تیزی تو شانه ام حس کردم

مهسا

کم کم چشم هام با ز کردم

تمام ا تاق غرق تا ریکی بود

از بچگی از تا ریکی وحشت دا شتم

کیان...کیا.... کجای من از تا ریکی.....میترسم-

با جواب نگرفتن ازش

با کمک دیوار پریرز پیدا کردم و ا تاق از اون تا ریکی خارج شد

ا ما توجه ام جلب ا ینه شد و نوشته روش

سلام مهسا-

وقتی بیدار شدی یکم غذا بخور غذای مورت علاقه ات میدونم الان ازم
متنفرم

ا ما همه حرف های که را جیم زدن ا شتباه
من با قصد و هدف نیومدم سمت

پدرت از قصد اون پرونده را چید

تا من از زندگیت حذف کنه

وقتی پرونده را بگیرم میام

دو تا بلیط کنا ر تخت برای ا لمان باورت میشه قرار دو تایی با هم زندگی
کنیم به دور از همه ا لبته سه تایی با بچمون

دوست دارم حتی ا گه همه بگن ا شتباه

نمیدونم چرا با اون نوشته ها تمام خاطرا تم با کیان توی ذهنم نقش
بست

خاطرات خوب و بد زیاد دا شتیم

ا ما ا ین بین علاقه هم بود

شاید کل را بطمون بر مبنای ا انتقام بود ا ما عشق هم توش بود سمت
بلیط ها رفتم که نوشته کوچکی روش بود

بلیط های من و همسرم برای یک زندگی خاص-

با زنگ خوردن گوشیم سمت جای رفتم که صداش میومد

روی میز بود

تماس جواب دادم که صدای حامی توی گوشم زنگ زد

کجای مهسا نگرا نتیم-

نگران نباش اون عوضی پاش از زندگی هممون کند شد

با صدای پر از تمسخر گفت

ا لبته حتی از زندگی خودش-

چی-

بیخیال و بدون حس گفت

عمو به یکی از رقیب هاش گفته بود کجا قرار داریم اون حسابش رسید-

گوش هام شروع کرد سوت کشیدن

نه نه ممکن نیست-

کیاننننن

با گذشت زمان فاصله ام از خانواده ام بیشتر میشه

چند ماهی از اون روز ها گذشته

جدا گانه زندگى ميکنم کيان کلى ا موال به ا سمم کرد بود

حامى چند با ر ازم خوا ستگارى کرد ا ما تنها جوا بى که دا شتم نه بود

بچه ام بدنيا ا مد بود

به جاي يکى دو تا بود

ا مير کيان که تمام رفتارش کپى کيانم بود

و کيانا دختر شيطونى که مثل پدرش چشم هاش پر از شرارته

نميدونم تا کى ميتونم دوام بيارم

ا ما تا هميشه عاشق مردى ميمونم

که شايد دوستم دا شت
.....شايد شايد

.....شايد شايد

پايان فصل دوم